

واکاوی مرگ بنیان‌گذار سلسله هخامنشی

آرزو رسولی (طالقانی)^۱ / مرتضی عرب زاده سربانانی^۲

چکیده

هرودت در سده پنجم پیش از میلاد و تنها به فاصله تقریبی صد سال پس از مرگ کوروش بزرگ به ما گوشزد می‌کند که در مورد مرگ این پادشاه روایات فراوان و گوناگونی وجود دارد. احتمالاً تعداد روایاتی که در این باره در زمان هرودت وجود داشته، بسیار بیشتر از روایاتی بوده که به دست ما رسیده است. منبع اصلی پژوهشگران برای پی بردن به واقعیت مرگ کوروش بزرگ یا لاقفل نزدیک شدن به آن، متون کلاسیک هستند که در این میان نوشته‌های هرودت، کتسیاس و گزنفون از اهمیت بیشتری برخوردارند. در این پژوهش کوشش شده است روایت هرودت در قیاس با روایات سایر مورخان عهد باستان و نیز با توجه به شواهد باستان‌شناختی، مشخصاً آرامگاه کوروش بزرگ در پاسارگاد، سنجیده شود. و همچنین روابط نخستین شاهنشاهان هخامنشی با سکاها و ماساگت‌ها بررسی گردد. این بررسی نشان می‌دهد روایت هرودت به‌رغم شهرتی که در طول زمان کسب کرده است، با بسیاری از شواهد تاریخی همخوانی ندارد. روایت گزنفون نیز با وجود برخی ریشه‌های ایرانی دارد، مورد تردید است. اما روایت کتسیاس که آن نیز ظاهراً برخاسته از سنتی ایرانی است، با سایر شواهد تاریخی همخوانی بیشتری دارد. واژگان کلیدی: مرگ کوروش بزرگ، هرودت، کتسیاس، گزنفون، ماساگت، هخامنشی.

Investigation of the death of the founder of the Achaemenid dynasty

Arezoo Rasouli (Taleghani)^{3/4} Morteza Arabzadeh Sarbanani

Abstract

Herodotus in the fifth century BC, only about a hundred years after the death of Cyrus the Great, reminds us that there are many different stories about the death of the great founder of Achaemenid dynasty. In fact, the number of narrations about the death of Cyrus II of Achaemenid in the time of Herodotus was probably more than the narrations that have survived to this day. The main source for researchers to find out the reality of the death of Cyrus the Great or at least approach it, is the classical texts, among which Herodotus, Ctesias and Xenophon are the primarily sources. In this study, an attempt has been made to examine Herodotus' Narrative and other historians of antiquity with regard to other historical evidence, including the originality of the tomb of Cyrus the Great in Pasargadae and the relations of the first Achaemenid kings with the Scythians. As shown at the end, Herodotus' account, despite its reputation over time, is inconsistent with much of the historical evidence, and its validity must be seriously questioned. Xenophon's narrative, despite some of its Iranian roots is also doubtful. But Ctesias' account, that is also apparently derived from an Iranian tradition, is consistent with much of the historical evidence.

Keywords: Death of Cyrus the Great, Herodotus, Ctesias, Xenophon, Massageteans, Achaemenids.

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی. * تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۷/۱۷ * تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۱/۲۳.

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران باستان دانشگاه تهران (نویسنده مسئول).

3. Assistant Professor, Department of History, Shahid Beheshti University. Email: A_Rasouli@sbu.ac.ir.

4. M.A of the History of Ancient Iran, Tehran University. Email: Mortezaarabzadehsarbanani@gmail.com.

مقدمه

کوروش بزرگ احتمالاً حوالی سال ۵۳۰ ق م در سن هفتاد سالگی از دنیا رفته است.^۱ در مورد علت مرگ این پادشاه، همچون تولدش، در همان زمان روایات گوناگونی وجود داشته که تنها تعداد اندکی از آنها از طریق متون کلاسیک به دست ما رسیده است. در میان مورخان معاصر هخامنشیان، هرودت^۲ و کتسیاس^۳ هر دو علت مرگ کوروش را کشته شدن در جنگ با اقوام صحراگرد در شرق ایران بیان کرده‌اند. اما گزنفون^۴ مرگ این پادشاه را به صورت طبیعی دانسته است. برخی از مورخان یونانی و رومی نیز در آثار خود به مرگ کوروش اشاره کرده‌اند که البته روایت بسیاری از آنها به شدت تحت تأثیر گزارش‌های مورخان پیش از خود است. بنابراین، به نظر می‌رسد هر گونه تلاش برای واکاوی مرگ کوروش بزرگ بدون بررسی دقیق گزارش سه مورخ یونانی معاصر هخامنشیان (هرودت، گزنفون و کتسیاس) بی‌نتیجه باشد. اما اکتفای صرف به این منابع نیز درست نیست. پژوهش حاضر سعی می‌کند با در نظر گرفتن سایر شواهد تاریخی که خاستگاه ایرانی دارند، به بررسی انتقادی هر یک از روایات مزبور بپردازد و در پایان روایتی را که بیش از همه با شواهد همخوانی دارد، معرفی کند.

پژوهش‌های اختصاصی اندکی در مورد مرگ کوروش بزرگ انجام شده است، اما تقریباً تمامی کتاب‌های مرتبط با تاریخ هخامنشیان به این مسئله نیز پرداخته‌اند. پیر بریان در اثر برجسته خود، از کوروش تا اسکندر (تاریخ امپراتوری پارس)،^۵ در حد یک بند به ماجرای کشته شدن کوروش توسط ماساگت‌ها اشاره و البته اعتراف می‌کند که داستان مرگ این شاهنشاه در حاله‌ای از افسانه پوشانده شده و به‌سختی قابل بازیابی است.^۶ داندامایف در تاریخ سیاسی هخامنشیان مفصل‌تر به مرگ کوروش می‌پردازد. او هم به کمبود و پراکندگی مدارک در این زمینه اعتراف و نیز اذعان می‌کند که دفن کوروش در پاسارگاد با آنچه هرودت روایت می‌کند، تناقض دارد و همچنین روایت کتسیاس را برگرفته از سنتی ایرانی می‌داند.^۷ جان مانوتل کوک روایت هرودت را به‌اختصار بیان می‌کند و سپس در حد چند سطر، بدون ذکر هیچ دلیلی، روایات گزنفون و کتسیاس را مردود و غیرقابل باور می‌شمارد.^۸ اومستد در تاریخ شاهنشاهی هخامنشی در توصیف واقعیت مرگ کوروش از ترکیب روایت هرودت و کتسیاس کمک می‌گیرد و سپس با توجه به

1. Muhammad A. Dandamayev, "Cyrus II The Great", *Encyclopedia Iranica*, Vol. VI, (Fasc. 3, 1993), p. 516.

2. Herodotus

3. Ctesias

4. Xenophon

5. From Cyrus to Alexander (A History of the Persian Empire).

6. Pierre Briant, *From Cyrus to Alexander (A History of the Persian Empire)*, English translation by Peter T. Daniels (Indiana, Winona Lake: Eisenbrauns, 2002), p. 49.

۷. محمد ع. داندامایف، تاریخ سیاسی هخامنشیان، ترجمه فرید جواهر کلام (تهران: نشر فرزاد روز، ۱۳۸۸)، ص ۹۱.

۸. جان مانوتل کوک، شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر (تهران: نشر ققنوس، ۱۳۸۸)، ص ۸۴.

منابع کلاسیک آرامگاه کوروش را شرح می‌دهد.^۱ علیرضا شاهپور شهبازی روایات کلاسیک را به تفصیل بررسی می‌کند و در نهایت روایت هرودت را از همگان بهتر می‌داند، هر چند تأکید می‌کند که ایرانیان تن شاهنشاه را به دشمن نسپردند و به پاسارگاد بردند.^۲ آخرین پژوهش صورت گرفته مقاله علی بابایی درمنی با عنوان «بازبینی منابع تاریخی درباره نبرد کوروش بزرگ و ماساژت‌ها» است^۳ که مؤلف با تکیه بر روایت هرودت، به بررسی اصل و تاریخچه قوم ماساژت در منابع مختلف، از جمله ارمنی و رومی و گرجی، می‌پردازد و سپس نتیجه می‌گیرد که رویارویی کوروش و ماساژت‌ها نه در شمال شرقی ایران که در شمال غربی و گذرگاه‌های قفقاز بوده و شاهنشاه به علت جراحت برداشتن در این نبرد، چندی بعد در پاسارگاد درگذشته است. او ایمن ماندن مرزهای شمال غربی ایران تا پایان دوره هخامنشی را نتیجه همین پیروزی کوروش می‌داند و رود کوروش یا کورا را یادبود آن.

بنابراین، رویکرد تمامی پژوهش‌ها تلفیق‌گرایانه و بیشتر متوجه متون کلاسیک است. همچنین بیشتر آنها، بدون بررسی کافی سایر مدارک و شواهد تاریخی، روایت هرودت را راجح دانسته‌اند. اهمیت نوشته‌های هرودت بر اهل تاریخ روشن است، اما چنانکه می‌دانیم اتکای هرودت بیشتر بر منابع شفاهی بوده است تا کتبی.^۴ ضمن آنکه در نوشته‌های کلاسیک، خصوصاً در روایت مرگ شخصیت‌های بزرگ، تاریخ و اسطوره چنان در هم آمیخته است که جدا کردن آنها ناممکن می‌نماید.^۵ پس این واقعه نیازمند بررسی بیشتر است.

تاریخ و افسانه در اثر هرودت

در دوران باستان شخصیت‌های نامدار معمولاً مورد توجه حماسه‌سرایان، که خود در پی جلب توجه مردم بودند، قرار می‌گرفتند و آنها از ایشان داستان‌ها می‌ساختند.^۶ این داستان‌های حماسی و اسطوره‌ها به آثار مورخان کلاسیک، از جمله تاریخ هرودت، نیز راه یافته‌اند. در واقع یکی از ویژگی‌هایی که نوشته‌های هرودت را محبوب می‌کند، همین شیوه جذاب و شیرین او در نقل تاریخ است که گاهی او را شبیه درام‌نویسان معاصر می‌کند.^۷ وی که در انتخاب موضوع و سازماندهی وقایع از حماسه‌های هومر

۱. آلبرت تن‌ایک اوستنده، *تاریخ شاهنشاهی هخامنشی*، ترجمه محمد مقدم (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳)، ص ۹۰-۹۱.

۲. علیرضا شاهپور شهبازی، *زندگی و جهان‌اندازی کوروش بزرگ* (شیراز: انتشارات دانشگاه پهلوی، ۱۳۴۹)، ص ۳۷۷.

۳. علی بابایی درمنی، «بازبینی منابع تاریخی درباره نبرد کوروش بزرگ و ماساژت‌ها»، آتشی که نمیرد، به کوشش آرزو رسولی (طالقاتی)، (تهران: فروهر، ۱۳۹۸)، ص ۱۸۵-۱۹۶.

۴. پیر بریان، *تاریخ امپراتوری هخامنشیان*، ترجمه مهدی سمسار، ج ۱ (تهران: زریاب، ۱۳۷۷)، ص ۵۱.

۵. همان.

6. Suzanne Said, *A Companion to Greek and Roman Historiography*, Oxford: Blackwell Publication, 2007), p. 81.

۷. عبدالحسین زرین کوب، «از هرودت در تاریخ چه می‌توان آموخت؟»، نقش بر آب (تهران: سخن، ۱۳۸۸)، ص ۱۷۷.

الگوبرداری می‌کرد، یقیناً در کنار روایت تاریخ، دستی هم در داستان‌سرایی داشت.^۱ روایات هرودت، به‌ویژه در شرح جنگ‌ها، ضعف‌های زیادی دارد، اما دقت او در زمینه‌هایی همچون دین، جغرافیا و قوم‌شناسی خواننده را اغلب شگفت‌زده می‌کند.^۲ با وجود این، هرودت در همان دوران باستان منتقدان زیادی داشت. چنانکه پلوتارک^۳ رساله‌ای با عنوان «در بدنهادی هرودت» نوشت.^۴ استرابین^۵ نوشته‌های افسانه‌سرایانی چون هزیود^۶ و هومر^۷ را به تواریخ هرودت ترجیح می‌داد.^۸ ارسطو او را افسانه‌گو خطاب می‌کرد^۹ و توکویدیس (توسیدید)،^{۱۰} مورخ نامدار جنگ‌های پلوپونزی، هرودت را نثرنویسی می‌دانست که چندان به نوشتن حقیقت رغبت ندارد.^{۱۱}

روایت هرودت از مرگ کورش بزرگ یکی از جذاب‌ترین و خواندنی‌ترین بخش‌های تاریخ اوست. در این روایت، پادشاه شکست‌ناپذیر هخامنشی مغلوب ملکه قوم صحراگرد ماساگت می‌شود. کشته شدن کورش آن هم در اوج قدرت و غرور با بینش خاص هرودت به زندگی همخوانی دارد، چرا که از نظر مورخ، فرمانروایانی که دچار چنین غروری می‌شوند، محکوم به شکست هستند.^{۱۲} حضور ملکه نیرومندی همچون توموریس^{۱۳} از ویژگی‌های مهمی است که رنگ خاصی به داستان هرودت می‌بخشد. چنانکه سال‌ها بعد دیودور سیسیلی^{۱۴} قوم افسانه‌ای و معروف آمازون‌ها را از نسل همین ملکه و ماساگت‌ها می‌داند.^{۱۵} جالب اینکه، به‌جز هرودت، در هیچ منبع دیگری به زنی به نام توموریس برنمی‌خوریم. به نظر می‌رسد خود هرودت هم اطلاعات زیادی از این زن نداشته است،^{۱۶} چون حتی به نام شوهر متوفای او

1. Janet Moser, "Truth, Lies, and Freshman Composition: Using Herodotus to Teach Academic Writing", *The Classical World*, Vol. 108, No. 4 (SUMMER 2015), p. 537.

2. John R. Grant, "Some Thoughts on Herodotus", *Phoenix*, Vol. 37, No. 4 (Winter, 1983), p. 284.

3. Plutarch

4. Plutarch, *Moralia XI*, English translation by Lionel Pearson and F. H. Sandbach, Cambridge: Harvard University Press, 1968, p. 8.

5. Strabo

6. Hesiod

7. Homer

8. Starbo, XI, 6, 2-3.

9. Ekaterina V. Haskins, "Endoxa, Epistemological Optimism, and Aristotle's Rhetorical Project", *Philosophy & Rhetoric*, Vol. 37, No. 1 (2004), p. 9.

10. Thucydide

۱۱. حسن پیرنیا، تاریخ ایران باستان، ج ۱ (تهران: نشر نگاه)، ص ۶۶.

12. David Asheri, Alan Lloyd, Aldo Corcella, *A Commentary on Herodotus Books* (Oxford: Oxford University Press, 2007), p. 214.

13. Tomyris

14. Diodorus Siculus

۱۵. دیودور سیسیلی، ایران و شرق نزدیک در کتابخانه تاریخی، ترجمه و حواشی از حمید بیکن شورکایی و اسماعیل سنگاری (تهران: جامی، ۱۳۸۴)، ص ۱۶۳.

16. Kostas Deligiorgis, "Tomyris, queen of the Massagetes a mystery in Herodotus's History", *Anistoriton Journal*, vol. 14 (2014-2015), p. 2.

اشاره نمی‌کند.^۱

در قرون وسطی، رنسانس و قرون جدید شخصیت توموریس، به‌عنوان زنی شجاع و جنگجو، در بسیاری از آثار هنری و ادبی غرب برجسته می‌شود.^۲ در واقع، روایت هرودت چنان از نظر داستان‌گویی جذاب بود که الهام‌بخش بسیاری از نویسندگان و نمایشنامه‌نویسان و نقاشان غربی شد. این جذابیت یکی از مهم‌ترین دلایل مقبولیت روایت هرودت از مرگ کوروش بزرگ است. اگر این روایت را با روایات دیگر مورخان یونانی مقایسه کنیم، متوجه خواهیم شد که چرا مثلاً شکسپیر به هنگام نوشتن نمایشنامه هنری ششم، به جای روایت گزنفون یا کتسیاس، به سراغ هرودت می‌رود. به این ترتیب، استفاده مکرر هنرمندان و ادیبان غربی از روایت هرودت در آثار خود منجر به ترویج این داستان در غرب شده است. در چنین وضعی، چه بسا پژوهشگر تاریخ هم تحت تأثیر رواج و محبوبیت این داستان قرار گیرد و بدون بررسی شواهد تاریخی، سایر روایات را نادیده بگیرد.

روایت هرودت از مرگ کوروش بزرگ

هرودت انگیزه کوروش بزرگ از لشکرکشی به سرزمین ماساگت‌ها را جهانگشایی محض و جاه‌طلبی او بیان می‌کند.^۳ در اینجا این پرسش پیش می‌آید که چرا شاهنشاه هخامنشی می‌بایست به چنین سرزمین دورافتاده‌ای حمله کند؟ انگیزه او از حمله به قلمرو قوم صحراگردی که در سرزمینی بایر و به دور از تمدن زندگی می‌کردند، چه می‌توانست باشد؟ در پی این حمله انگیزه‌های اقتصادی وجود داشت یا پادشاه پارسی صرفاً به خاطر علاقه به فتح جهان به آن چشم دوخته بود؟ نمی‌توان پذیرفت که کوروش برای فتح سرزمین‌های خشک و نامعمور ماساگت زحمت چنین لشکرکشی بزرگی را به خود داده باشد.^۴ با مطالعه تاریخ ایران باستان متوجه می‌شویم که در آن زمان جنگاوران آریایی نژاد سکایی تهدیدی جدی برای مرزهای شرق و شمال شرق ایران به شمار می‌رفتند.^۵ شاید لشکرکشی کوروش به قلمرو ماساگت‌ها بیش از هر چیز جنبه تدافعی داشت و هدف اصلی او گوشمالی دادن صحرانوردانی بود که همواره مرزهای ایران را تهدید می‌کردند.^۶

هرودت با تردید ماساگت‌ها را یکی از اقوام سبت یا سکاها می‌داند که صحراگرد بودند^۷ و در سرزمین‌های

1. Herodotus, *Histories*, Book 1. English translation by Belo William (London: H. Colburn and R. Bentley, 1830), 152.

2. Diana Apostolos, "Beheading/Decapitation", *Encyclopedia of Comparative Iconography: Themes Depicted in Work of Art* (USA & UK: Library of Congress & British Library, 1998), p. 121.

3. Herodotus, I, 150.

۴. روزبه زرین کوب، «کوروش و سکاها در روایت هرودت»، *ارج‌نامه شهریار* (تهران: نشر توس، ۱۳۸۰)، ص ۳۳۸.

۵. شهپازی، ص ۳۵۷.

۶. آملی کورت، *هخامنشیان*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر (تهران: ققنوس، ۱۳۷۹)، ص ۴۴.

7. Herodotus, I, 150.

فراسوی رود آراکسس^۱ می‌زیستند. به گفته او، این رود تقریباً هم‌اندازهٔ دانوب است و در آن جزیره‌های فراوان وجود دارد که وسعت برخی از آنها به جزیرهٔ لسبوس^۲ می‌رسد. او معتقد است این رود از کوهستان‌های ماتینی^۳ سرچشمه می‌گیرد و به دریای کاسپی می‌ریزد.^۴ گفته‌های هرودت در مورد آراکسس تا حد زیادی با رودخانهٔ ولگا همخوانی دارد، چون این رود نیز از طریق تعدادی مجرا به دریای کاسپی می‌ریزد و در آن جزایر فراوانی پراکنده شده است. اما ولگا از کوهستان‌های ماتینی سرچشمه نمی‌گیرد.^۵ با این اوصاف، تنها رود بزرگی که با این مقیاس از سرزمین ماتینیان سرچشمه می‌گیرد و به دریای کاسپی می‌ریزد، رود ارس کنونی است.^۶ هرچند مطالب هرودت در مورد بزرگی رود آراکسس، جزایر و مردمی که در آن زندگی می‌کردند، با این رود هم مطابق نیست و چنانکه می‌دانیم، ماساگت‌ها احتمالاً در جایی در شرق این دریا و شمال شرق ایران زندگی می‌کردند.^۷ در نتیجه احتمالاً منظور هرودت از آراکسس همان رود اوکسوس^۸ یا آمودریاست که باز هم در این صورت چندان با توصیف او همخوانی ندارد. به عبارت دیگر، مورخ ما حتی تصوّر درست و معلومی از جغرافیا و قلمرو ماساگت‌ها ندارد.

به گفتهٔ هرودت، پس از پاسخ منفی ملکهٔ ماساگت‌ها به پیشنهاد ازدواج کورش، پادشاه ایران به قلمرو ماساگت‌ها لشکرکشی کرد و برای این منظور پلی از قایق بر رود آراکسس ساخت. همزمان با ساخت این پل، یکی از طرف توموریس نزد کورش آمد و به او پیشنهاد کرد در صورت وقوع نبرد، ماساگت‌ها حاضرند به فاصلهٔ سه روز از رودخانه عقب‌نشینی کنند تا کورش و نیروهایش با خیالی آسوده از آن عبور کنند و در خاک آنان با ایشان مواجه شوند یا اینکه شاهنشاه و یارانش به فاصلهٔ سه روز در خاک خود از این رودخانه عقب‌نشینی کنند تا ماساگت‌ها از آن عبور کنند و در قلمرو ایرانیان با ایشان مصاف کنند.^۹ این پیشنهاد از هر نظر عجیب به نظر می‌رسد، چرا که از نظر استراتژی نظامی، رودخانه بزرگ‌ترین مانع کورش برای رسیدن به قلمرو ماساگت‌ها بوده است. در واقع، اگر ایرانیان براساس پیشنهاد توموریس با آسودگی از این رودخانه عبور می‌کردند، ماساگت‌ها مهم‌ترین سنگر دفاعی خود را به راحتی از دست می‌دادند. از طرف دیگر اگر کورش پیشنهاد دوم را می‌پذیرفت و در خاک خود عقب‌نشینی می‌کرد، رویارویی ماساگت‌ها با دشمن نیرومندی چون او، آن هم در سرزمینی که با آن بیگانه بودند، از هر نظر

1. Araxes

2. Lesbos

3. Matieni

4. Herodotus, I, 151.

5. Pierre Henry Larcher, Larcher's Notes on Herodotus: *Historical and critical remarks on the Nine Book of History* (USA: University of Michigan, 1829), p. 248.

۶ عنایت‌الله رضا، «ارس»، *دایره‌المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۷ (تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۵)، ص ۵۶۴.

7. Rene Grousset, *The Empire of Steppes* (London: Rutgers university press, 1988), p. 8.

8. Oxus

9. Herodotus, I, 153.

غیرعقلانی به نظر می‌رسد.

سرانجام کورش بنا به پیشنهاد کرزوس، پادشاه مخلوع لیدی که اکنون به زمره مشاورانش پیوسته بود، از رودخانه عبور می‌کند و یک روز پس از آن اردوگاهی به پا می‌کند و تعدادی از ضعیف‌ترین نیروهای خود را با مقدار زیادی شراب، گوشت، میوه و انواع غذاهای لذیذ در آنجا باقی می‌گذارد. سپس با سایر نیروهای خود به سمت رودخانه عقب‌نشینی می‌کند و در انتظار واکنش ماساگت‌ها می‌نشیند. کمی بعد یک سوّم نیروهای ارتش ماساگت به فرماندهی سپارگاپیس^۱، پسر ملکه، به اردوگاه حمله می‌کنند و پس از کشتن همه ایرانیان، سرمست از پیروزی، چنان شکم خود را از غذا و شراب پر می‌کنند که توانایی جنگیدن را از دست می‌دهند. در همین زمان کورش و نیروهایش به اردوگاه حمله می‌کنند و تعداد زیادی از ماساگت‌ها، از جمله سپارگاپیس، را به بند می‌کشند. در اینجا یکی دیگر از شگفتی‌های داستان هرودت رخ می‌دهد. طبق پیشنهاد توموریس به کورش، نیروهای آنان قرار بود به فاصله سه روز با یکدیگر روبه‌رو شوند نه یک روز! در نتیجه، حمله زود هنگام سپارگاپیس به اردوی ایرانیان و از آن مهم‌تر افراط آنها در نوشیدن و خوردن دور از ذهن به نظر می‌رسد.

در ادامه داستان، سپارگاپیس برای اینکه ننگ اسارت را تحمّل نکند، به زندگی خود پایان می‌دهد و کورش نیز به‌رغم تهدید جدی ملکه ماساگت‌ها، به جنگیدن اصرار می‌ورزد. سرانجام توموریس با تمام قوای خود با کورش مواجه می‌شود. دو طرف ابتدا بارانی از تیر به روی هم می‌ریزند و پس از تمام شدن تیرها، با شمشیر و نیزه به جان هم می‌افتند. در جریان این نبرد که هرودت از آن به‌عنوان بزرگ‌ترین و خونین‌ترین نبرد بربرها تا آن زمان یاد کرده است،^۲ ایرانیان شکست می‌خورند و کورش بزرگ نیز کشته می‌شود. توموریس پس از اتمام نبرد، خیک یا مَشکی را از خون پر می‌کند و پس از جدا کردن سر کورش از تنش، سر او را در مشک قرار می‌دهد تا به قول خودش این پادشاه را از خون سیراب کند.

در اینجا باید یادآور شد که در این روایت شیوه نبرد ماساگت‌ها که قومی صحرانورد بودند، چندان با شواهد تاریخی سازگار نیست، زیرا چنانکه می‌دانیم، این اقوام همواره از شیوه جنگ و گریز و استراتژی زمین سوخته استفاده می‌کردند.^۳ شگفتی دیگر روایت هرودت در این است که ماساگت‌ها پس از پیروزی بر ایرانیان و کشتن کورش در جای خود می‌مانند و در خاک ایران پیشروی نمی‌کنند. این موضوع نیز از دیگر مواردی است که چندان با شیوه جنگی اقوام صحرانورد همخوانی ندارد. در نتیجه، این پرسش پیش می‌آید که چه چیز مانع پیشروی ماساگت‌ها شده است، آن هم پس از اینکه به چنین پیروزی

1. Spargapis

2. Herodotus, I, 157.

3. Antony Karasulas, *Mounted archers of the steppe*, (Oxford: Oxford publishing, 2008), p. 12.

بزرگی دست یافته‌اند؟

نکته بسیار مهم این است که هرودت خود در پایان داستان زندگی کورش می‌گوید در مورد چگونگی مرگ این پادشاه روایات بسیاری وجود دارد^۱ و او از میان آنها داستانی را که به نظرش واقعی‌تر بوده، روایت کرده است^۲. اگر این گفته را با سخن خود مورخ در ابتدای داستان مقایسه کنیم که می‌گوید از روایات کسانی که هوادار این پادشاه نبوده‌اند استفاده کرده^۳، احتمالاً روایت او مطابق سخنان مخالفان و دشمنان این پادشاه بوده است.

گذشته از موارد عجیب و نامعقول روایت هرودت، براساس این داستان، ایرانیان نتوانستند به پیکر کورش دست پیدا کنند و تن بی‌جان او در میدان نبرد باقی ماند. در این صورت، این پرسش پیش می‌آید که پس بنایی که امروز در پاسارگاد به آرامگاه کورش منسوب است، چیست؟ اینجاست که آرامگاه کورش بزرگ در درک واقعیت مرگ او بسیار اهمیت می‌یابد. در واقع، اگر روایت هرودت را بپذیریم، باید قبول کنیم که بنای معروف پاسارگاد آرامگاه این پادشاه نیست، حال آنکه برخی از منابع کلاسیک، از جمله آریان و استرابن، بر وجود پیکر کورش بزرگ در این آرامگاه گواهی داده‌اند.

آرامگاه کورش بزرگ

کهن‌ترین نوشته‌ای که در مورد آرامگاه کورش بزرگ باقی مانده است، روایت استرابن جغرافیادان نامدار یونانی سده نخست پیش از میلاد است. استرابن خود هرگز به شرق سفر نکرد، در نتیجه در توصیف سرزمین‌هایی چون ایران و هند از نوشته‌های وقایع‌نگاران و مورخان همچون آریستوبولوس^۴ و اونسیکریتوس^۵ استفاده کرد، کسانی که در جریان لشکرکشی‌های اسکندر به شرق از بسیاری از شهرها و نواحی ایران دیدن کرده بودند. از نکات جالب توجه این است که یونانیانی که همراه اسکندر به پاسارگاد آمده بودند، از هیچ بنای دیگری به‌جز یگانه بنای باستانی آرامگاه کورش نام نبرده‌اند.^۶ توصیف آریستوبولوس از آرامگاه کورش بزرگ که استرابن ثبت کرده، کاملاً با بنای معروفی که امروز در پاسارگاد قرار دارد، منطبق است.^۷ به گفته او، بنای آرامگاه کورش در باغی بزرگ در پاسارگاد واقع شده بود و

1. Herodotus, I, 157.

2. Ibid.

3. Ibid, I, 81.

4. Aristubulus

5. Onesicritus

ع. جان مانوئل کوک، «ظهور هخامنشیان و بنیانگذاری امپراتوری هخامنشی»، تاریخ ایران دوره هخامنشیان (از مجموعه تاریخ کمبریج)، ترجمه مرتضی‌ناقی‌فر (تهران: جامی، ۱۳۸۵)، ص ۸۰۵.

7. Strabo, *Geographica*. book XV, English translation by Hrace Jones (London: Leonard, 1930), 3, 7-8.

شکلی برج مانند داشت که مقبرهٔ پادشاه در بالای بنا قرار گرفته بود.^۱ او در ادامه اضافه می‌کند که مدخل ورودی به مقبره بسیار باریک است و حتی به تابوت و جسد کورش نیز اشاره می‌کند.^۲ پلوتارک^۳ و آریان نیکومدی^۴ نیز که به ترتیب در سدهٔ اول و دوم میلادی می‌زیستند، شرح نسبتاً مفصلی از آرامگاه کورش در آثار خود آورده‌اند. آنها نیز از نوشته‌های آریستوبولوس استفاده کرده‌اند.

گذشته از نوشته‌های این مورخان، یکی از مهم‌ترین مدارکی که ثابت می‌کند کورش بزرگ در پاسارگاد آرمیده است، کتیبه‌های کوچکی است که از پاسارگاد، نزدیک بنای منسوب به آرامگاه کورش، به دست آمده‌اند. این کتیبه‌ها همگی تحریر پارسی، ایلامی و اکدی دارند و در همهٔ آنها نام کورش دیده می‌شود. در کتیبه‌های سه‌زبانه‌ای که روی ستون‌ها و پایه‌های کاخ پاسارگاد کشف شده‌اند (CMA)، چنین آمده است: «من کورش شاه هخامنشی هستم.»^۵ در چند قطعهٔ کوچک از یک کتیبهٔ سه‌زبانه، دست کم ۶ سطر به پارسی باستان و ۴ سطر به ایلامی و اکدی، که بالای نقش سلطنتی در آستانهٔ کاخ قرار دارد (CMB)، چنین گفته شده است: «کورش شاه بزرگ، پسر کمبوجیه شاه هخامنشی می‌گوید هنگامی که... ساخت...»^۶ همچنین در کتیبه‌ای سه‌زبانه، هر زبان در یک سطر که بر روی چین‌خوردگی‌های لباس شاه بر درگاه کاخ قرار دارد (CMC)، چنین نوشته شده است: «کورش شاه بزرگ هخامنشی.»^۷ بیشتر پژوهشگران معتقدند این کتیبه‌ها احتمالاً پس از مرگ کورش و در زمان داریوش بزرگ نوشته شده‌اند، چون احتمالاً خط میخی پارسی باستان در زمان داریوش بزرگ ابداع شده است.^۸ در هر صورت، حضور این کتیبه‌ها در محوطهٔ تاریخی پاسارگاد وجود آرامگاه کورش در این منطقه و نادرست بودن روایت هرودت را تقویت می‌کند. البته ممکن است هرودت تمام ماجرا را بی‌راه نگفته باشد، یعنی شاید کورش، آن‌گونه که هرودت می‌گوید، در جنگ با ماساگت‌ها کشته شده باشد، اما پارسیان موفق شده باشند پیکر او را به هر ترتیبی که شده به پارس برگردانند. با این حال، چنانکه در ادامه نشان داده می‌شود، شواهدی وجود دارد که کل روایت هرودت را مخدوش می‌کند.

1. Ibid.

2. Ibid.

3. Plutarch, *Parallel lives*, English translation by John Dryden and revised by Arthur Hugh Clough, (Modern Library, 1960), p. 849.

4. Arrian, *The Anabasis of Alexander*, English translation by Robson E. Liff, (London: Cambridge Massachusetts Harvard university press, 1949), VI, 29, 5-8.

5. Roland G. Kent, *Old Persian* (New Haven: American Oriental Society, 1953), p. 116.

6. Ibid.

7. Ibid.

8. Walter Hinz, *Die Entschung der altpersischen keilchrift*, *Archaeologisch Mitteilungen aus Iran (AMI)* (Berlin: Neue Folge Band 1, 1968), p. 95-98.

روایت کتسیاس از مرگ کورش بزرگ

به طور کلی، کتسیاس نسبت به هرودت نزد محققان اعتبار کمتری دارد. با وجود این، به نظر می‌رسد روایت او از مرگ کورش با شواهد تاریخی بیشتری همخوانی داشته باشد. در روایت او نیز کورش بزرگ در جریان جنگ با اقوام صحراگرد شرق ایران کشته می‌شود، هرچند چگونگی مرگ او کاملاً با روایت هرودت متفاوت است. در داستان کتسیاس به جای ماساگت‌ها، قومی به نام دربیک‌ها^۹ و به جای ملکه توموریس، پادشاهی موسوم به آمورائه^{۱۰} در مقابل کورش قرار دارند. همچنین سکاها و پادشاهشان آمورگس^{۱۱} متحد پارسیان و هندیان متحد دربیک‌ها هستند. در جریان جنگ، کورش به شدت زخمی می‌شود، اما پارسیان موفق می‌شوند او را که هنوز زنده است از میدان نبرد خارج کنند و به اردوگاه ببرند. در ادامه، پارسیان و سکاها به سختی دشمن را شکست می‌دهند و آمورائه، پادشاه دربیک‌ها، به همراه دو پسرش کشته می‌شود. به این ترتیب، در پایان جنگ قلمرو دربیک‌ها که از باختر تا هند می‌رسیده است، به شاهنشاهی کورش بزرگ اضافه می‌شود. کورش که در بستر مرگ به سر می‌برد، پسرش کمبوجیه را به‌عنوان جانشین برمی‌گزیند و سرانجام فوت می‌کند. کمبوجیه پیکر پدر را به پارس می‌برد تا براساس وصیتش او را به خاک بسپارد.^{۱۲}

روایت کتسیاس، با وجود کوتاه بودن، نکات بسیار مهمی دربردارد. قسمت‌هایی از گزارش او رنگ و بوی ایرانی دارد. مثلاً وصایا و پندهایی که کورش در بستر مرگ بیان می‌کند، در مورد بسیاری از پادشاهان و بزرگان ایرانی نیز در روایات ملی، از جمله در شاهنامه، دیده می‌شود.^{۱۳} همچنین نقش ویژه آمورگس، پادشاه سکاها، که به نوعی با رشادتهای خود پیروزی کورش را تضمین می‌کند، به شدت یادآور رشادتهای رستم در جنگ کیخسرو با افراسیاب است.^{۱۴} مسئله دیگر که وجود مفاهیم ایرانی را در روایت کتسیاس تقویت می‌کند، سابقه این نویسنده و ارتباطی است که با دربار هخامنشی دارد.

شیوه نگارش قسمت‌هایی از این روایت عناصر خیالی کمتری دارد و در مقایسه با روایت هرودت جدی‌تر به نظر می‌رسد؛ به‌ویژه اینکه کتسیاس حتی آماری از تعداد لشکریان دو طرف و کشته‌هایشان نیز ارائه می‌دهد.^{۱۵} صورت کلی روایت بیانگر جنگ پادشاه هخامنشی با اقوام صحرانورد در شرق ایران است. در مورد آمدن نام هندیان در میان دشمنان کورش هم نباید فراموش کرد که مورخان یونانی، از جمله

9. Derbiks

10. Amoraiois

11. Amyrges

12. Ctesias, Persica, 90-91.

۱۳. جلال خالقی مطلق، «کورش و کیخسرو»، سخن‌های دیرینه، به کوشش علی دهباشی (تهران: افکار، ۱۳۸۱)، ص ۲۶۵.

۱۴. همان، ص ۲۶۶.

15. Ctesias, Persica, 90.

کتسیاس، اصولاً تصوّر درستی از جغرافیای سرزمین هند و اقوام آن نداشته‌اند.^۱ نکته مهم و در واقع تفاوت اساسی روایت کتسیاس با روایت هرودت، پیروزی کورش بزرگ در آخرین جنگ خود و تدفین پیکر او در پارس است. این موضوع با بسیاری از شواهد و مدارک تاریخی که در آینده به آنها اشاره می‌شود، همخوانی دارد.

روایت گزنفون از مرگ کورش بزرگ

متفاوت‌ترین روایت را گزنفون، مورخ و فرمانده یونانی سده پنجم و چهارم پیش از میلاد، گزارش کرده است. در داستان او خبری از جنگ با اقوام شرق ایران نیست و شاهنشاه ایران در کمال قدرت، با نهایت سربلندی و در آرامش از دنیا می‌رود. روایت گزنفون از مرگ کورش همچون روایت هرودت مفصل است و جلوه‌های خیالی و داستانی زیادی دارد. کورش ابتدا در خواب می‌بیند که به دیدار خدایان رفته است. پس از بیدار شدن به کوه مقدس پارسیان می‌رود تا برای آخرین بار با ایزدان راز و نیاز کند. سپس به قصر برمی‌گردد و پس از دو روز آسائیدن در تخت خود، بزرگان کشور را فرامی‌خواند تا به آنان وصیت کند. ادامه روایت گزنفون بیشتر مربوط به آخرین سخنان و پندهای این پادشاه، به‌ویژه خطاب به دو پسرش (کمبوجیه و بردیا)، است. اما در پایان سخنان کورش نکات مهمی وجود دارد: او وصیت می‌کند پس از مرگ هرچه زودتر جنازه او را به دور از هر گونه تشریفاتی در پارس به خاک بسپارند. کورش تأکید می‌کند از مومیایی کردن پیکرش و قرار دادن آن در تابوت طلایی یا نقره‌ای، آنچنان که عادت بسیاری از فرمانروایان آن دوران بوده است، خودداری کنند. او در عین حال گوشزد می‌کند که اجازه دهند همگان بر مزار او حاضر شوند و از تماشای آرامگاه پادشاهی که روزگاری بر سراسر آسیا حکومت می‌کرد، عبرت گیرند.^۲ گزارش گزنفون از مرگ کورش شباهت زیادی به نحوه مرگ کیخسرو در شاهنامه دارد^۳ و به نظر می‌رسد ریشه در سنت‌های ایرانی داشته باشد.^۴ روایت او از این جهت که کورش بزرگ در پارس دفن می‌شود، با این واقعیت که آرامگاه کورش در پاسارگاد قرار دارد سازگار است. همچنین وصیت کورش که دیدار از مزارش برای عموم آزاد باشد، با شرح آریستوبولوس از وضعیت این آرامگاه همخوانی دارد. با این حال، توصیف آریستوبولوس از داخل آرامگاه کورش چندان با وصیتی که گزنفون بیان می‌کند، سازگار نیست.^۵

1. Horace Hayman Wilson, *Notes on the Indica of Ctesias* (Oxford: The Ashmolean society, 1836), p. 7.

2. Xenophon, *The education of Cyrus*, English translation by Henry Graham Dakyns and Florence Melian Stawell (University of Toronto, 1914), pp. 291-300.

۳. خالقی مطلق، ص ۲۶۹.

4. Dandamayev, p. 520.

5. Strabo, XV, 3, 6-7.

سایر روایات

هرودت، کنسیاس و گزنفون تنها مورخان معاصر هخامنشی هستند که در مورد مرگ کوروش بزرگ نوشته‌اند. پس از آنها مورخان دیگری نیز به مرگ کوروش اشاره کرده‌اند، اما بررسی مطالب ایشان نشان می‌دهد که به‌شدت تحت تأثیر نوشته‌های مورخان پیشین بوده و در واقع همان روایات را به زبانی دیگر بیان کرده‌اند.

بروسوس، مورخ بابلی که در سدهٔ سوم پیش از میلاد می‌زیسته است، در کتاب *تاریخ بابل* خود روایت می‌کند که کوروش بزرگ پس از فتح بابل، در جنگ با اقوام داهه^۱ کشته شده است.^۲ او در مورد جزئیات مرگ کوروش هیچ اطلاعی نمی‌دهد، اما نکتهٔ مهم اینجاست که او نیز، همچون کنسیاس و هرودت، مرگ کوروش را بر اثر کشته شدن در جنگ با اقوام صحراگرد ایرانی می‌داند. البته بروسوس در مورد قوم داهه نیز توضیحی نمی‌دهد، اما چنانکه می‌دانیم، آنها از اقوام صحرانوردی بودند که در شرق و شمال شرق ایران می‌زیستند.^۳

روایت بروسوس از این نظر برای ما اهمیت دارد که او مورخی بابلی بوده و در نتیجه ممکن است روایت خود را با توجه به اسناد و مدارک بابلی نوشته باشد.^۴ با این حال، نوشته‌های او در مورد تاریخ بابل پیش از تسلط یونانیان، با بسیاری از کتیبه‌هایی که از این دوره کشف شده‌اند، ناسازگار است.^۵ در واقع، تاریخ *بابل بروسوس* بیشتر با تاریخ این سرزمین در دوران یونانی‌مآبی مطابق است و در مورد دوره‌های پیش از آن تحت تأثیر سنت‌های یونانی هلنی قرار دارد. این موضوع باعث می‌شود در روایت بروسوس، به‌عنوان روایتی مستقل که خاستگاه بابلی داشته باشد، تردید کنیم، به‌ویژه آنکه تاکنون در میان خود اسناد بابلی به مطلبی در مورد چگونگی وفات کوروش برنخورده‌ایم.

روایت استرابن نیز ترکیبی از روایت هرودت و کنسیاس است. به گفتهٔ او، کوروش ابتدا از سکاها شکست خورد، اما سپس با حيله به پیروزی رسید. این پیروزی برای ایرانیان چنان گرامی بود که از آن پس به فرمان کوروش، هر سال آن روز را جشن می‌گرفتند.^۶ اگرچه به گزارش‌های تاریخی استرابن باید کمتر

1. Daas

2. Berossus, *The babyloniaca of Berossus*, English translation by Stanley Mayer Burstein (Malibu: Undena publication, 1978) p. 29.

3. A. D. H. Bivar, "The Political History of Iran under the Arsacids", *Cambridge History of Iran*, Vol. 3 Chapter 2 (Cambridge: Cambridge University Press, 1983), p. 26.

4. Gaston Maspero, *The Passing of Empires* (850 B.C. to 330 B.C.), English translation by M. L. McClure (London: Society for Promoting Christian Knowledge, 1900), p. 651.

5. Paul-Alain Beaulieu, "Berossus on late Babylonian History", *Special Issue of Oriental Studies*, (Canada: University of Toronto, 2006), p. 117.

از نوشته‌های جغرافیایی او اعتماد کرد،^۱ روایت او به دلیل اینکه، همچون کنسیاس، کورش را پیروز بر سکاها می‌داند، حائز اهمیت است. جالب اینکه استرابن حتی از زخمی شدن کورش در این جنگ نیز سخنی نمی‌گوید و بنا بر توضیحاتی که در مورد آرامگاه این فرمانروا در پاسارگاد می‌دهد،^۲ به نظر می‌رسد او نیز همچون گزنفون معتقد است کورش به مرگ طبیعی مرده است.

روایتی که یوستین،^۳ مورخ رومی، از تروگوس پمپیوس^۴ نقل می‌کند، دقیقاً همان روایت هروودت است با این تفاوت که از نظر او علاوه بر کورش، تمامی سربازانش نیز در میدان نبرد کشته می‌شوند.^۵ به این ترتیب، تروگوس پمپیوس سرنوشتی به مراتب وحشتناک‌تر از هروودت برای کورش در نظر می‌گیرد.

روایت اونسیکریتوس اما تفاوت اساسی با دیگران دارد. به گفته او، کورش در سن صد سالگی درخواست می‌کند با دوستان و هم‌قطاران قدیمی‌اش دیدار کند، ولی متوجه می‌شود همه آنها پیش از این، به فرمان او و به دست فرزندش کمبوجیه کشته شده‌اند! این یادآوری تلخ آنچنان به کورش گران می‌آید که پس از چند روز با قلبی شکسته از شدت سنگینی این گناه، از دنیا می‌رود یا خودکشی می‌کند.^۶ داستان اونسیکریتوس از این منظر که کورش در بالین خود و نه در میدان نبرد از دنیا می‌رود، به روایت گزنفون شباهت دارد و این امر تنها به مرگ کورش خلاصه نمی‌شود. به نظر می‌رسد اونسیکریتوس در نوشتن داستان زندگی اسکندر مقدونی، قهرمان معاصر خود، نیز به شدت تحت تأثیر کورش‌نامه گزنفون بوده است. شباهت‌های زیادی میان اسکندر اونسیکریتوس و کورش گزنفون دیده می‌شود که یکی از آنها، تصویر آرمانی و اخلاقی‌ای است که هر دو مورخ از قهرمانان نامدار زمان خود ارائه می‌دهند.^۷ به این ترتیب، ممکن است اونسیکریتوس داستان مرگ کورش را متأثر از گزنفون نوشته باشد.

مدارک و شواهد دیگر

با توجه به شواهد، مدارک و متون تاریخی تقریباً اطمینان داریم که کورش بزرگ حداقل دو مرتبه به شرق ایران لشکرکشی کرده است؛ یک بار پس از فتح لیدی و آسیای کوچک و بار دیگر پس از فتح بابل و سوریه. این موضوع را قطعاتی از *تواریخ هروودت* و نیز تاریخ بروسوس تأیید می‌کنند.^۸ براساس کتیبه

۱. پیرنیا، ص ۸۵.

2. Strabo, XV, 3, 7-8.

3. Justin

4. Trogus Pompeius

۵. شهپازی، ص ۳۷۴.

6. Truesdell Sparhawk Brown, *Onesicritus; a study in Hellenistic historiography* (Berkeley: University of California Press, 1949), p. 53.

7. David Grant, *In search of the Lost testament of Alexander the Great* (UK: British library, 2017), p. 188.

۸. محمد داندامایف، تاریخ سیاسی هخامنشیان، ترجمه فرید جواهرکلام (تهران: فرزانه روز، ۱۳۸۳)، ص ۴۴.

داریوش بزرگ در بیستون، سکاها و باختریان که در شرق و شمال شرق ایران می‌زیستند، در همان زمان کوروش بزرگ تحت انقیاد هخامنشیان درآمدند و مرزهای امپراتوری کوروش در شرق به شمال غرب هند می‌رسید.^۱ کوروش بزرگ تنها پس از آرام کردن مرزهای خود در شرق ایران می‌توانست به بابل یا مصر لشکرکشی کند و وجود استحکامات دفاعی به نام «کوروش» در ناحیهٔ سغدیانا مؤید پیروزی او در منتهی‌الیه شمال شرق ایران است. منابع یونانی نیز از شهری به نام کوروش^۲ سخن گفته‌اند که تا زمان فتوحات مقدونیان همچنان پابرجا بوده است.^۳

به احتمال زیاد کوروش بزرگ پس از تسخیر بابل و هم‌مرز شدن با مصر، به دنبال فتح سرزمین فراغنه بوده است. اما چنانکه گفتیم، وی به شرق می‌رود و لشکرکشی به مصر را به زمانی دیگر موکول می‌کند. این موضوع نشان می‌دهد احتمالاً در آن زمان اقوامی در شرق ایران برای شاهنشاهی هخامنشی ایجاد خطر کرده بودند که شاهنشاه مجبور می‌شود شخصاً خطر آنها را رفع کند. در مورد نتیجهٔ این لشکرکشی برخی، با استناد به روایت هرودت، از شکست سنگین کوروش سخن می‌گویند. بروسوس نیز اگرچه از مرگ کوروش در جنگ با اقوام داهه اطلاع می‌دهد، در مورد نتیجهٔ جنگ سکوت می‌کند. در این میان، روایت کتسیاس که شاید براساس روایات خود دربار هخامنشی تدوین شده باشد، بسیار اهمیت دارد، چون کوروش بزرگ به‌رغم زخمی شدن در میدان نبرد، در جنگ پیروز شده و سرزمین در بیک‌ها را ضمیمهٔ قلمرو خود کرده بود. گزنفون هم که معتقد است کوروش به مرگ طبیعی از دنیا رفته است، تأکید می‌کند این پادشاه هرگز در طول حیات خود شکست نخورده و در هنگام مرگ، آرامش در تمامی سرزمین‌های مغلوب برقرار بوده است.

اگر بخواهیم روایت هرودت را به‌رغم تمامی تناقضاتی که بدان اشاره کردیم باور کنیم، یعنی بپذیریم که کوروش بزرگ در آخرین لشکرکشی خود به شرق به‌سختی شکست خورده است، این پرسش اساسی پیش می‌آید که چرا کمبوجیه پس از رسیدن به قدرت، به جای آنکه انتقام شکست پدر را بگیرد، به سراغ مصر می‌رود؟ ممکن است برخی در جواب بگویند از زمان به سلطنت رسیدن کمبوجیه تا حملهٔ او به مصر نزدیک به پنج سال فاصله است و کمبوجیه در همین مدت سکاها و دیگر اقوام یاغی شرق ایران را سرکوب کرده است، اما در هیچ منبعی به لشکرکشی کمبوجیه به نواحی شرق ایران کوچک‌ترین اشاره‌ای نشده است. در نتیجه، با توجه به اسناد و مدارک موجود باید بپذیریم که کمبوجیه هیچ‌گاه در طول مدت فرمانروایی خود به شرق ایران لشکرکشی نکرده است. مگر نه این است که کوروش قصد

1. Willem Vogelsang, "The Rise and Organization of the Achaemenid Empire", *Studies in the History of the Ancient Near East*, III (Leiden: 1992), pp. 100-101.

2. Cyropolis

3. Arrian, IV, 3, 1-4.

داشت پس از برقراری آرامش در شرق با خیالی آسوده به مصر لشکرکشی کند؟ پس اگر واقعاً براساس روایت هرودت این پادشاه در این لشکرکشی شکست خورده و کشته شده باشد، قاعدتاً نخستین اقدام کمبوجیه که جانشین او بود، می‌بایست برقراری نظم و آرامش در مرزهای شرقی ایران بوده باشد، اما چنانکه می‌دانیم و خود هرودت هم به ما می‌گوید، کمبوجیه پس از رسیدن به پادشاهی، اول از همه به مصر لشکرکشی می‌کند. این یعنی کمبوجیه در حالی به مصر حمله کرده است که مرزهای شرقی ایران همچنان در آشوب به سر می‌برده و اقوام صحراگرد در آن نواحی جولان می‌داده‌اند!

داریوش بزرگ در ستون دوم تحریر پارسی باستان کتیبه بیستون می‌گوید: «مادامی که من در بابل بودم، این کشورها از من شورشی شدند: پارس، ایلام، ماد، آشور، مصر، پارت، مرگیانا، تته‌گوش، سکا» (سطرهای ۶-۸).^۱ در میان این کشورها یا سرزمین‌ها، نام سرزمین‌های شرقی ایران، همچون سکاها، دیده می‌شود. اینکه این کشورها، و به‌ویژه سکاها، نسبت به داریوش یاغی شده بودند، و داریوش پیش از این در کتیبه خود از لشکرکشی به این مناطق هیچ سخنی نمی‌گوید، بدین معناست که این سرزمین‌ها پیش از داریوش در انقیاد شاهنشاهی هخامنشیان درآمده بودند. از طرف دیگر، می‌دانیم که کمبوجیه در طول مدت فرمانروایی خود هرگز به شرق ایران لشکرکشی نکرده است. به این ترتیب، نتیجه می‌گیریم که سرزمین‌های یاغی نام‌برده در زمان کورش بزرگ به تصرف پارسیان درآمده بودند. سرزمین سکاها از این نظر برای ما مهم است که هم ماساگت‌های هرودت، هم در بیک‌های کتسیاس و هم اقوام داهه بروسوس، همگی به این سرزمین مربوط می‌شوند.

با توجه به آنچه گفته شد، نتیجه می‌گیریم در هنگام مرگ کورش بزرگ و بر تخت نشستن فرزندش کمبوجیه، سرزمین‌های شرق ایران در آرامش بوده‌اند و این یعنی کورش در آخرین لشکرکشی خود به این نواحی، برخلاف روایت هرودت، پیروز شده است؛ هرچند این پیروزی لزوماً احتمالاً مرگ کورش را نفی نمی‌کند و ممکن است چنانکه کتسیاس گفته است، کورش در این نبرد زخمی شده و سپس بر اثر آن فوت کرده باشد. یا آنچنان که برخی محققان اعتقاد دارند، این جنگ نه در شمال شرقی که در شمال غربی و گذرگاه‌های قفقاز رخ داده و نام رود کورا به افتخار این پیروزی کورش به جا مانده باشد. در این صورت اگر فرضیه زخمی شدن کورش بزرگ را در جنگ با ماساگت‌ها بپذیریم، رساندن تن مجروح شاهنشاه به پاسارگاد از ناحیه قفقاز شدنی‌تر می‌نماید.^۲

1. Kent, p.121.

۲. علی‌علی‌بابایی درمنی، ص ۱۸۵-۱۹۶.

نتیجه‌گیری

روایت هرودت از مرگ کورش بزرگ رایج‌ترین و مورد پسندترین روایت در این زمینه است، اما دلایل مقبولیت و محبوبیت آن بیش از اینکه مبنی بر شواهد و مدارک تاریخی باشد، متأثر از احساسات و خیالات انسانی است. این روایت نه تنها در بطن خود تناقض و موارد غیرعقلانی مهمی دارد، با روایات دیگر مورخان دوران باستان نیز متفاوت است. گذشته از مقایسه روایات کلاسیک، شواهد تاریخی نیز روایت هرودت را نفی می‌کنند که مهم‌ترین آنها یکی وجود آرامگاه کورش بزرگ در پاسارگاد و دیگری مطالب کتیبه بیستون داریوش بزرگ در مورد اقوام شرق ایران است. روایت گزنفون نیز به‌رغم مفصل بودن، خالی از عناصر خیالی نیست و بدنه کلی آن هم با روایات سایر مورخان کاملاً متفاوت است. با این حال، درست بودن آن چندان دور از ذهن نیست. در این میان، روایت کتسیاس بیشتر از سایر روایات با شواهد و مدارک تاریخی موجود همخوانی دارد. در این روایت، کورش بزرگ در آخرین لشکرکشی خود پیروزی به دست می‌آورد، اما بر اثر زخمی که برمی‌دارد، درمی‌گذرد و سپس در پارس به خاک سپرده می‌شود. آنچه براساس این روایت مسلم است، پیروزی کورش بزرگ در آخرین لشکرکشی‌اش به شرق است، اما اینکه او در این نبرد زخمی شده و سپس بر اثر آن فوت کرده باشد، قطعی نیست. ممکن است کورش بزرگ پس از پیروزی در شرق با آسودگی به پارس برگشته و آنچنان که گزنفون می‌گوید در آرامش و به مرگ طبیعی فوت کرده باشد.

کتابنامه

- اومستد، آلبرت تن‌آیک، *تاریخ شاهنشاهی هخامنشی*، ترجمه محمد مقدم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳.
 بریان، پیر. *تاریخ امپراتوری هخامنشیان*، ترجمه مهدی سمسار، ج ۱، تهران: نشر زریاب، ۱۳۷۷.
 پیرنیا، حسن. *تاریخ ایران باستان*، ج ۱، تهران: انتشارات نگاه، ۱۳۹۱.
 خالقی مطلق، جلال. «کورش و کیخسرو»، *سخن‌های دیرینه*، به کوشش علی دهباشی، تهران: نشر افکار، ۱۳۸۱.
 داندامایف، محمد. *تاریخ سیاسی هخامنشیان*، ترجمه فرید جواهر کلام، تهران: نشر فرزانه روز، ۱۳۸۸.
 _____، *تاریخ سیاسی هخامنشیان*، ترجمه فرید جواهر کلام، تهران: نشر فرزانه روز، ۱۳۸۳.
 رضا، عنایت‌الله. «ارس»، *دایره‌المعارف بزرگ اسلامی*، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، ج ۷، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۵.
 زرین کوب، روزه. «کورش و سکاها در روایت هرودت»، *ارج‌نامه شهریار*، تهران: نشر توس، ۱۳۸۰.
 زرین کوب، عبدالحسین. «از هرودت در تاریخ چه می‌توان آموخت؟»، *نقش برآب*، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۸.
 سیسیلی، دیودور. *ایران و شرق نزدیک در کتابخانه تاریخی*، ترجمه و حواشی از حمید بیکس شورکایی و اسماعیل سنگاری، تهران: انتشارات جامی، ۱۳۸۴.

شهبازی، ع. شاهپور. زندگی و جهاننداری کورش بزرگ، شیراز: انتشارات دانشگاه پهلوی، ۱۳۴۹.
علی‌بابایی درمنی، علی. «بازبینی منابع تاریخی درباره نبرد کورش بزرگ و ماساژت‌ها»، آتشی که نمیرد، به کوشش آرزو رسولی (طالقانی)، تهران: فروهر، ۱۳۹۸، ص ۱۸۵-۱۹۶.

کورت، آملی. هخامنشیان، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: انتشارات ققنوس، ۱۳۷۹.
کوک، جان مانوئل، شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: نشر ققنوس، ۱۳۸۸.
کوک، جان مانوئل. «ظهور هخامنشیان و بنیانگذاری امپراتوری هخامنشی»، تاریخ/ایران دوره هخامنشیان (از مجموعه تاریخ کمبریج)، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: انتشارات جامی، ۱۳۸۵.

Asheri, David & Alan Lloyd & Aldo Corcella. "A Commentary on Herodotus Books", Oxford: Oxford University Press, 2007.

Apostolos, Diana. "Beheading/Decapitation", *Encyclopedia of Comparative Iconography: Themes Depicted in Work of Art*, USA & UK: Library of Congress & British Library, 1998.

Arrian. *The Anabasis of Alexander*, English translation by Robson E. Iliff, London: Cambridge Massachusetts Harvard university press, 1949.

Beaulieu, Paul-Alain. "Berossus at late Babylonian History", *Special Issue of Oriental Studies*, University of Toronto, 2006.

Briant, Pierre, *From Cyrus to Alexander (A History of the Persian Empire)*, English translation by Peter T. Daniels, Indiana, Winona Lake: Eisenbrauns, 2002.

Berosus. *The babyloniaca of Berosus*, English translation by Stanley Mayer Burstein, Malibu: Undena publication, 1978.

Bivar, Adrian David Hugh. *The Political History of Iran under the Arsacids*. Cambridge History of Iran. Vol 3. Chapter 2. Cambridge University Press, 1983.

Brown, Truesdell Sparhawk. *Onesicritus; a study in Hellenistic historiography*, Berkeley: University of California Press, 1949.

Ctesias. *The complete fragments of Ctesias of Cnidus*. English translation by Andrew Nichols. University of Florida, 2008.

Dandamayev, Abdulkadyrovich. "Cyrus II The Great", *Encyclopedia Iranica*, Vol. VI, Fasc. 3, 1993, pp. 516-521.

Deligiorgis, Kostas. "Tomyris, queen of the Massagetes a mystery in Herodotus's History", *Anistoriton Journal*, vol. 14 (2014-2015).

Grant, David. *In search of the Lost testament of Alexander the Great*. UK, British library, 2017.

Grant, John R, "Some Thoughts on Herodotus", *Phoenix*, Vol. 37, No. 4, 1983, pp.283-298.

Grousset, Rene. *The Empire of Steppes*, London: Rutgers university press, 1988.

- Haskins, V. Ekaterina. "Endoxa, Epistemological Optimism, and Aristotle's Rhetorical Project", *Philosophy & Rhetoric*, Vol. 37, No. 1, 2004.
- Herodotus. *Histories*, Book 1. English translation by Belo William, London: H. Colburn and R. Bentley, 1830.
- Hinz, Walter. *Die Entschung der altpersischen keilchrift*, Archaeologisch Mitteilungen aus Iran (AMI), Neue Folge Band 1, Berlin, 1968.
- Huizinga, Johan. *The Waning of the Middle Ages*. London, The White Friars Press, 1924.
- Karasulas, Antony. *Mounted archers of the steppe*, Oxford: Oxford publishing, 2008.
- Kent, Roland G. *Old Persian*, New Haven: American Oriental Society, 1953.
- Larcher, Pierre Henry. *Larcher's Notes on Herodotus: Historical and critical remarks on the Nine Book of History*, USA: University of Michigan, 1829.
- Maspero, Gaston. *The Passing of Empires (850 B.C. to 330 B.C.)*, English translation by M. L. McClure, London: Society for Promoting Christian Knowledge, 1900.
- Moser, Janet, "Truth, Lies, and Freshman Composition: Using Herodotus to Teach Academic Writing", *The Classical World*, Vol. 108, No. 4, pp. 537-559.
- Plutarch. *Moralia XI*, English translation by Lionel Pearson and F. H. Sandbach, The Loeb classical library, Cambridge: Harvard University Press, 1968.
- Plutarch. *Parallel lives*, English translation by John Dryden and revised by Arthur Hugh Clough, Modern Library, 1960.
- Strabo. *Geographica*. book XV, English translation by Hrace Jones, London: Leonard, 1930.
- Said, Suzanee. *A Companion to Greek and Roman Historiography*, Oxford: Blackwell Publication, 2007.
- Vogelsang, W. J. "The Rise and Organization of the Achaemenid" Empire *Studies in the History of the Ancient Near East, III*. Leiden: 1992.
- Wilson, Horace Hayman. *Notes on the Indica of Ctesias*, Oxford: The Ashmolean society, 1836,
- Xenophon. *The education of Cyrus*, English translation by Henry Graham Dakyns and Florence Melian Stawell, University of Toronto, 1914.